

هوالمجذوب

«نگار - نگارین»

منیره پلنگ پوش

پرسه در پسکوچه های ضرب المثل

فرهنگ ضرب المثل های فارسی (جلد اول)

(امثال و حکم دهفدا به شعر)

مشهد مقدس

پلنگ‌پوش، منیزه، ۱۳۳۰ -

پرسه در پسکوپه‌های ضرب‌المثل (امثال و حکم دهخدا به شعر) منیزه

پلنگ‌پوش (نگار - نگارین) - - - مشهد - نوش، ۱۳۸۳.

ص. ۲۵۶

ISBN 978964-8631-14-x

فهرست‌نویسی براساس اطلاعات فیبا.

عنوان: امثال و حکم دهخدا به شعر

۱. شعر فارسی - قرن ۱۴. ۲. ضرب‌المثلهای فارسی - - شعر. الف. دهخدا.

علی اکبر، ۹۱۲۵۸ - ۱۳۳۳. امثال و حکم ب. عنوان

۸ ۱/۶۲

PIR ۷۹۹۲ / ج ۳۲

پ ۵۱۷ ی

۱۳۸۳

۱۳۸۳

۸۳-۳۳۱۲۲ م

کتابخانه ملی ایران



نشر نوش

مشهد: (عزراه) ۹۱۵۳۱۳۵۷۹۸ - تلفکس ۰۵۱۱۸۸۱۳۸۹۲

WWW.nashrenoosh.com

مشهد: بلوار وکیل آباد - بلوار باهنر ۹ - پلاک ۲۵

منیزه پلنگ‌پوش (نگار - نگارین)

پرسه در پسکوپه‌های ضرب‌المثل (جلد اول)

(امثال و حکم دهخدا به شعر)

ناشر: نشر نوش - مشهد

نوبت چاپ: اول - بهار ۹۰

شمارگان: ۱۰۰۰ جلد

طراح جلد: سعید طبسیان

شابک: X-۹۳-۸۶۳۱-۹۶۴-۹۷۸

چاپ: دقت

قیمت: ۳۸۰۰ تومان

حق چاپ محفوظ است

فهرست مطالب

۴۱		مقدمه شاعر
۴۳		از کوزه برون تراود که در اوست
۴۳		اگر کلاهِش بیفتد، پر ندارد
۴۴		از گلیم خویش پا فراتر نهادن
۴۴		از هر دانه هزار دانه برداشتن
۴۴		از سایه خود رمین
۴۵		از چاله به چاه شدن
۴۵		از تو حرکت از خدا برکت
۴۵		از دیوار شکسته بر خیز بودن
۴۵		از شاخه‌ای به شاخه‌ای پریدن - از عرعر خر کسی نمی‌رنجد
۴۵		از یک قماش بودن
۴۵		از بهر مردم آش پختن
۴۶		از سر کسی دست بردار نبودن
۴۶		از کیسه خلیفه بخشیدن
۴۶		از بس سمن است، یاسمن پیدا نیست
۴۷		از یک دانه هزار دانه برداشتن
۴۷		اوضاع شلَم شوربا شدن
۴۷		از آن بیدها نبودن که این باده‌ها لرزیدن
۴۸		از دیو دو سر نترسیدن
۴۸		از سایه خود رَم کردن
۴۸		از خرس مویی غنیمت است
۴۸		تفاوت از زمین تا آسمان است - آب دو نفر در یک جوی نرفتن

- ۴۸ این پا و آن پا کردن
- ۴۸ تا تنور داغ است، نان را چسبانند
- ۴۹ اجل در کمین کسی بودن
- ۴۹ از چشم کسی افتادن
- ۴۹ از شاخه‌ای به شاخه‌ای پریدن
- ۴۹ پرت و پلا گفتن
- ۵۰ از خر شیطان پایین آمدن
- ۵۰ از خر شیطان پایین نیامدن
- ۵۰ از این گوش آمدن و از گوش دیگر رفتن
- ۵۰ از اینجا ماندن و از آنجا رانده شدن
- ۵۱ این پا و آن پا کردن
- ۵۱ از کاهی، کوهی ساختن
- ۵۱ از چشم و نگاه کسی افتادن
- ۵۲ استخوان لای گوشت گذاشتن
- ۵۲ استاد غلم کردن
- ۵۲ ابر سترون
- ۵۳ استحاله شدن
- ۵۳ هم پیاله شدن
- ۵۳ رنگ عوض کردن
- ۵۳ از همین جای ضرر برگشتن
- ۵۳ آب از سر گذاشتن
- ۵۳ از این شاخه به آن شاخه شدن
- ۵۴ از این شاخه به آن شاخه شدن
- ۵۴ از لَف و لَف سگان، دریا نجس نمی‌شود
- ۵۴ اگر نان گندم نخورده‌ایم، دست مردم دیده‌ایم

- ۵۴ هر چه پیش آید، خوش آید
 ۵۵ اشتها نیست، مرض است
 ۵۵ اصل بد نیکو نمی گردد که بنیادش بد است
 ۵۵ اطلس هر چه کهنه شود، پا تابه نمی شود
 ۵۵ از صبر غوره حلوا می شود
 ۵۶ امان کسی را بریدن
 ۵۶ به آخر خط رسیدن
 ۵۶ نم به تله ندادن
 ۵۶ از در راندن و از پنجره آمدن
 ۵۶ از ترس مار به دهان ازدها رفتن
 ۵۶ از حرف دروغ، کلاه سوراخ شدن
 ۵۷ از پس مرده نباید گفت
 ۵۷ از پس هر گریه، خنده های ست
 ۵۷ از تنور سرد، نان بر نمی آید
 ۵۷ یک دنده بودن
 ۵۷ از خر شیطان پایین آمدن
 ۵۷ از خر افتاده، خرما یافتن
 ۵۷ آسمان، ریسمان به هم بافتن
 ۵۸ از نو کیسه قرض مکن
 ۵۸ از چنین خرس، چنین خوشه
 ۵۸ از دماغ فیل افتادن
 ۵۸ از دهان گاو، بیرون آمدن
 ۵۹ از کشته، پشته ساختن
 ۵۹ چون سگان تازی بودن
 ۵۹ از چاله بیرون آمدن و در چاه افتادن

- از سر کسی دست برداشتن..... ۵۹
- از ریشه زدن..... ۶۰
- از برای یک گل رنج صد خار را تحمل کردن..... ۶۰
- از جلوی چشم کسی افتادن..... ۶۰
- این تو بمیری از آن تو بمیری ها نیست..... ۶۱
- یک دست صدا ندارد..... ۶۱
- آینه دق شدن..... ۶۲
- آهوی گریز پا شدن..... ۶۲
- آینه گردان شدن..... ۶۳
- آبشان در یک چربی رود..... ۶۳
- شتر دیدی، ندیدی..... ۶۳
- آینه عبرت شدن..... ۶۳
- آن را که عیان است، چه حاجت به بیان است..... ۶۴
- زنگ خطر..... ۶۴
- آب دریا را به کوزه نتوان ریختن..... ۶۴
- شکسته بسته حرف زدن..... ۶۴
- آب ریخته به کوزه بر نمی گردد..... ۶۴
- آب دریا را نتوان در کوزه جای دادن..... ۶۵
- آب در دهان خشکیدن..... ۶۵
- آبی که در دست داری نخور..... ۶۵
- آینه قرآن می گذاریم..... ۶۵
- آشپز که دو تا شد آش یا شور یا بی نمک است..... ۶۶
- ماما که دو تا شد بچه کج می شود..... ۶۶
- آینه دق شدن..... ۶۶
- آتش گرفته را چه کسی باد می زند؟..... ۶۶

- ۶۷ آتش ناخورده و دهان سوختن
 ۶۷ آسمان، ریسمان بافتن
 ۶۷ آزادگان، تهی دست‌اند
 ۶۸ آب اگر باشد تیمم جایز نیست
 ۶۸ آب زیر پوست کسی رفتن
 ۶۸ آب رفته به جوی باز نیاید
 ۶۸ آب دو نفر در یک جو نرفتن
 ۶۸ آب را آب کشیدن
 ۶۸ آب را از سر بند بستن
 ۶۸ آب را گیل کردن
 ۶۹ آب دریا را به کیل اندازه گرفتن
 ۶۹ آب دست یزید افتادن
 ۶۹ دندان کینه ساییدن
 ۶۹ آب زیر گاه شدن
 ۶۹ آب در گوش کسی کردن
 ۶۹ آب حیوان درون تاریکی است
 ۷۰ آب پاک روی دست کسی ریختن
 ۷۰ آب به هاون کوفتن
 ۷۰ آب بی لگام نوشیدن
 ۷۰ آدمیزاد تخم مرگ است
 ۷۰ به هر ساز کسی رقصیدن
 ۷۰ آتش به پنبه پاک می‌افتد
 ۷۰ آتش دشمن و دوست نمی‌شناسد
 ۷۰ آتش خشک و تر را باهم می‌سوزاند
 ۷۱ آتش از گور کسی بلند شدن

- آن روی سگه را دیدن ۷۱
- آدم دست‌پاچه کار را دو بار انجام می‌دهد ۷۱
- هیچکس دو بار به دنیا نمی‌آید ۷۱
- آب روی کار آوردن ۷۱
- آب بر غریبال پیمودن ۷۱
- نان برای کسی داشتن، آب برای دیگری نداشتن ۷۱
- آب از سر چشمه گل آلود است ۷۲
- آب از سر گذشتن ۷۲
- آه در جگر نداشتن ۷۲
- آه در بساط نداشتن ۷۲
- آب از به تیره شدن ۷۲
- آسیاب به نوبت بودن ۷۳
- آش نخورده، دهن سوخته ۷۳
- آهن سرد کوفتن ندارد ۷۳
- آش دهن سوز نبودن ۷۳
- آفتاب از کدام سو تابیدن ۷۳
- شیره گلو سوز نبودن ۷۳
- آتش دیگش، سرد شده ۷۴
- آزموده را آزمودن خطاست ۷۴
- فیل هوا کردن ۷۴
- دست از پا خطا کردن ۷۴
- آش شله قلمکار پختن ۷۴
- آش کشک خاله است ۷۴
- سر کار گذاشتن ۷۴
- آتش بر پنبه پاک افتادن ۷۵

- آب که از سر گذشت، چه یک نیزه باشد، چه هزار ۷۵
- آب و آتش یا هم یکجا جمع نمی شوند ۷۵
- آب از سرچشمه گل آلود است ۷۵
- آب از آسیاب افتادن ۷۶
- آتش جای خود را باز می کند ۷۶
- آسمان و ریسمان به هم یافتن ۷۶
- تافته های جدا بافته ۷۶
- آش نخورده و دهن سوخته ۷۶
- حرف حساب زدن ۷۶
- آرد خود را غریبال کردن ۷۷
- دست بر دامن کسی آویختن ۷۷
- آتش به پنبه پاک افتادن ۷۷
- آب از سر چشمه گل آلود است ۷۷
- آیه یأس خواندن ۷۸
- آشی با یک وجب روغن برای کسی پختن ۷۸
- آش گلو سوز شدن ۷۸
- مشت پیش کسی وا شدن ۷۸
- آتش را به زیر کُماج خود کشیدن ۷۹
- آن را که حساب پاک است از محاسبه چه پاک است ۷۹
- با آتش و پنبه بازی کردن ۸۰
- با صبر غوره انگور شدن ۸۰
- به دنبال خطر گشتن ۸۱
- به صلابه کشیدن ۸۱
- بازار گرمی کردن ۸۱
- به خانه عقل نشستن ۸۲

- ۸۲ با کسی کارد و خیار شدن
- ۸۲ با کسی ندار بودن
- ۸۲ بر ترازوی محک کشیدن
- ۸۲ سَبُک سنگین کردن
- ۸۳ با هم کارد و خیار شدن
- ۸۳ به در می گویند که دیوار بشنود
- ۸۳ به ریش این و آن خندیدن
- ۸۴ به خواب خرگوشی رفتن
- ۸۴ بلر کج به منزل نمی رسد
- ۸۴ با کسی بازی کردن
- ۸۴ بنده بازی کردن
- ۸۴ به دست پس زدن، به پا کشیدن
- ۸۴ ترکتازی کردن
- ۸۵ به سیم آخر زدن
- ۸۵ دُم به تله ندادن
- ۸۵ دست کسی رو شدن
- ۸۵ بهتر از سیاهی رنگی نیست
- ۸۵ بر ریش کسی خندیدن
- ۸۶ به چشم خود هم بی اعتماد شدن
- ۸۶ بالایش را دیده، زیرش را هم باید دید
- ۸۶ هزار چاقو ساختن، یکی دسته نداشتن
- ۸۶ بمیر و بدم کار کسی شدن
- ۸۷ بحث لحاف ملا بودن
- ۸۷ بِلَه دیگ و بِلَه چغندر
- ۸۷ به هر در زدن و نگر رفتن

- ۸۸ بید نیستم که از این بادهای بلرزم
- ۸۸ با پا کشیدن و به دست پس زدن
- ۸۸ به لاک خویشت فرو رفتن
- ۸۹ باغ سبزه و سرخ نشان کسی دادن
- ۸۹ بر زخم کسی نمک پاشیدن
- ۸۹ به ریش کسی خندیدن
- ۹۰ بر خر مراد سوار شدن
- ۹۰ فتح خیبر نمودن
- ۹۰ وعده، وعید دادن
- ۹۰ برای کسی در دسر شدن
- ۹۰ کبریت بی خطر شدن
- ۹۰ بار کج به منزل نمی رسد
- ۹۱ باج سکوت گرفتن
- ۹۱ بی رگ و ریشه بودن
- ۹۱ باور کسی را ملخ زدن
- ۹۱ تخم پلخ شدن
- ۹۲ به بخت خود پا زدن
- ۹۲ به آسیاب دشمن آب بستن
- ۹۲ تف سر بالا شدن
- ۹۲ گلاب به روی کس
- ۹۲ به روی سر، خاک مرده پاشیدن
- ۹۳ به تاریکی نشستن و روشنائی را پاییدن
- ۹۳ بند را به آب دادن
- ۹۳ به آنجایی رود که عرب نبی انداخت
- ۹۳ از این بام به آن بام شدن

- ۹۴ برای مصلحت دُم خر را بوسیدن
- ۹۴ بر جان هم افتادن
- ۹۴ بی غش شدن
- ۹۵ برق غیرت درخشیدن
- ۹۵ بر شاخه بریده لانه داشتن
- ۹۵ به آب و آتش زدن
- ۹۶ به رُخ کسی کشیدن
- ۹۶ از گفته کسی شاخ در آوردن
- ۹۶ به لاک خویش فرو رفتن
- ۹۶ بی هنر جای هنرمند را نمی‌تواند بگیرد
- ۹۷ به قدر یک سر سوزن طاقت داشتن
- ۹۷ آتش کسی تند بودن
- ۹۷ به کسی سواری دادن
- ۹۷ کدخدا را دیدن و ده را چاپیدن
- ۹۷ به پری آمد و به پری رفت
- ۹۸ به دست پس زدن و با پا پیش کشیدن
- ۹۸ به همان دست که دادند پس می‌گیرند
- ۹۸ به خر مراد سوار شدن
- ۹۹ با کسی هم نمک شدن
- ۹۹ باد آورده را آب می‌پزد
- ۹۹ بار کج به منزل نمی‌رسد
- ۱۰۰ به صلابه کشیدن
- ۱۰۰ به چهار میخ کشیدن
- ۱۰۰ بالایش را دیده، پایین را هم باید دید
- ۱۰۰ هزار چاقو ساختن، یکی دسته نداشتن

- به دو دو دم عادت کردن ۱۰۱
 به کارها گره کور خوردن ۱۰۱
 بر خر مراد سوار شدن ۱۰۱
 حرف حساب کسی را نخریدن ۱۰۱
 بو قلمون صفت بودن ۱۰۲
 بی صفتی کردن ۱۰۲
 برف پیری بر سر نشستن ۱۰۲
 بالاتر از سیاهی رنگی نیست ۱۰۲
 گرد را به ده راه نمی دادند، سراغ خانه کدخدا را می گرفت ۱۰۲
 بالاتر از سیاهی رنگی نیست ۱۰۳
 به خیر و شر کسی کار نداشته باش ۱۰۳
 باغ سبز و سرخ نشان دادن ۱۰۳
 به خود نپرداختن ۱۰۴
 به لاک خویش فرو رفتن ۱۰۴
 پاچه ورمالیدن ۱۰۵
 پنبه در گوش کردن ۱۰۵
 پنبه در گوش کردن ۱۰۵
 پیش کسی لنگ انداختن ۱۰۶
 پیش کسی قد خم نکردن ۱۰۶
 پته کسی روی آب افتادن ۱۰۶
 پشت دست خود را داغ کردن ۱۰۷
 پل صراط قدر یک مو است ۱۰۷
 دست پیش کسی رو شدن ۱۰۷
 پیش کولی معلق زدن ۱۰۷
 خود را به کوچه علی چپ زدن ۱۰۷

- ۱۰۸ پا روی دُم کسی گذاشتن
- ۱۰۸ آتش کسی تند شدن
- ۱۰۸ بار خود را بر دیگری نهادن
- ۱۰۸ به پای گل صد خار آب خوردن
- ۱۰۸ پوست کلفت بودن
- ۱۰۸ یک من و نیم من بودن
- ۱۰۸ پنج انگشت خود را چراغ کردن
- ۱۰۸ پشت دست را داغ کردن
- ۱۰۹ پشتک چارپشت زدن
- ۱۰۹ جفتک بی جا زدن
- ۱۰۹ پای کسی روی پوست پیاز بودن
- ۱۰۹ پکر کردن
- ۱۰۹ دست به سر کردن
- ۱۱۰ پشه را در هوا نعل کردن
- ۱۱۰ پای ملخ به ارمغان آوردن
- ۱۱۰ پا را به اندازه گلیم خود دراز کردن
- ۱۱۰ در به دری کشیدن
- ۱۱۱ پای ملخ به رسم تحفه بردن
- ۱۱۲ تک مضراب زدن
- ۱۱۲ تیر بر تاریکی انداختن
- ۱۱۲ خود را لو دادن
- ۱۱۳ تف سر بالا شدن
- ۱۱۳ تا چشم را خواب ببرد، گلیم را آب می برد
- ۱۱۳ تشنه بودن و به سراب رسیدن
- ۱۱۴ تا تنور داغ است، نان را بچسبان

- دست بر زانوی خود گرفتن ۱۱۴
- تور زدن دیگری ۱۱۴
- شور زدن دل ۱۱۴
- تیغ مان زد اگر چه پیوسته ۱۱۴
- تخم دو زرده کردن ۱۱۵
- طبل تهی صدا دارد ۱۱۵
- حرف را صد تا یک غاز خریدن ۱۱۵
- تره برای کسی خرد نکردن ۱۱۵
- تافتۀ جدا بافته بودن ۱۱۵
- تف سر بالا شدن ۱۱۶
- تا نان تره نخوردی، نان بره کی خوری ۱۱۶
- چاقو دسته خود را نمی برد ۱۱۶
- تور زدن دیگری ۱۱۶
- شور زدن دل ۱۱۶
- توبۀ گرگ مرگ است ۱۱۷
- تنها به قاضی رفتن و راضی برگشتن ۱۱۷
- جای آشتی باقی نگذاشتن ۱۱۸
- به روی خود نیاوردن ۱۱۸
- جنگ مغلوبه شدن ۱۱۸
- جگر شیر داشتن ۱۱۹
- خم بر ابرو نیاوردن ۱۱۹
- جنگولک بازی راه انداختن ۱۱۹
- از پر حرفی دیگری را کچل کردن ۱۱۹
- جوان در آینه بیند، پیر در خشت خام ۱۱۹
- دود از کُنده بلند می شود ۱۱۹

- جوجه را آخر پاییز شمردن ۱۲۰
- جواب در آستین داشتن ۱۲۰
- جلوی آب را باید از سر چشمه گرفت ۱۲۰
- جوجه را آخر پاییز شمردن ۱۲۱
- چاهکن ۱۲۲
- چوب به آستین دشمن کردن ۱۲۲
- چون سیر و سرکه جوشیدن ۱۲۳
- چشم را گه خواب ببرد، گلیم را آب می‌برد ۱۲۳
- چَنُو کردن ۱۲۳
- نُوم در آوردن ۱۲۳
- دم کسی را قیچی کردن ۱۲۳
- چراغ سبز نشان دادن ۱۲۴
- چشم دیدن نداشتی ۱۲۴
- چاقوی تیز دسته خود را نمی‌برد ۱۲۴
- چون بید نیستم که از باد بلرزم ۱۲۵
- چوب لای چرخ کسی گذاشتن ۱۲۵
- چادر کسی سر راه افتادن ۱۲۵
- رو به رو چاله، پشت سر چاه است ۱۲۵
- چک و چانه زدن ۱۲۶
- چشم دیدن چیزی را نداشتن ۱۲۶
- چون سیر و سرکه جوشیدن ۱۲۶
- چوب لای چرخ گذاشتن ۱۲۷
- پیرهن عثمان کردن ۱۲۷
- چوب دو سر طلا شدن ۱۲۷
- با سیلی صورت را سرخ کردن ۱۲۷

- چرب زبانی کردن ۱۲۷
- چاپلوسی کردن ۱۲۸
- چوب بر مرده زدن ۱۲۸
- چاهکن عاقبت ته چاه است ۱۲۸
- آتش بیار معرکه گشتن ۱۲۸
- چون بُرج زهر مار شدن ۱۲۹
- چراغ سبیز به کسی نشان دادن ۱۲۹
- چوب را که برمی دارند، گربه دزده حساب کار خود می کند ۱۲۹
- دزد از خودش بیدار است ۱۲۹
- هرچه بکاری همان را برو می کنی ۱۲۹
- حکایت کردن، به شکایت کردن ۱۳۰
- حنای کسی رنگ نداشتن ۱۳۰
- حرف شاخدار زدن ۱۳۰
- مغز خر خوردن ۱۳۰
- حرف خود را به گُرسی نشانیدن ۱۳۱
- حرف کسی را پشت گوش انداختن ۱۳۱
- مات ماندن ۱۳۱
- حرف کسی، وحی منزل بودن ۱۳۱
- حرفشان باد هواست ۱۳۲
- یکدست صدا ندارد ۱۳۲
- حرفشان خریدار ندارد ۱۳۲
- از شاخه ای به شاخه ای شدن ۱۳۲
- خود را به کوچه علی چپ زدن ۱۳۳
- خون مردم را خوردن ۱۳۳
- خود کرده را کردن خدا انداختن ۱۳۴

- خواب خوش کسی را برهم زدن ۱۳۴
- خود را به کوچه علی چپ زدن ۱۳۴
- خون دل خوردن و خون گریستن ۱۳۵
- آب را گل کردن ۱۳۵
- خر کسی از پل گذاشتن ۱۳۵
- گل‌وله‌ای حرام کسی کردن ۱۳۵
- خون سیاوش شدن ۱۳۵
- خلایق هرچه لایق ۱۳۶
- صورت به سیلی سرخ کردن ۱۳۶
- خماری کشیدن ۱۳۶
- خشک و تر با هم می‌سوزند ۱۳۶
- خواب آشفته دیدن ۱۳۷
- خود را به آب و آتش زدن ۱۳۷
- خم به ابرو نیاوردن ۱۳۷
- خشک و تر با هم می‌سوزند ۱۳۸
- خم بر ابرو نیاوردن ۱۳۸
- خلایق هرچه لایق ۱۳۸
- خط کسی را نخواندن ۱۳۹
- خون کسی را به شیشه کردن ۱۳۹
- کاسه از آش داغ‌تر شدن ۱۳۹
- خود را به موش مردگی زدن ۱۳۹
- خرش از کزّه‌ای دُم نداشت ۱۴۰
- خر بیار و معرکه بارکن ۱۴۰
- خربزه شیرین را خر می‌خورد ۱۴۰
- بخشکی شانس ۱۴۰

- ۱۴۰ خر بیار و معرکه بارش کن
 ۱۴۱ خریّت نه تنها علف خوردن است
 ۱۴۱ خام کردن کسی
 ۱۴۲ دست از پا خطا کردن
 ۱۴۲ دو پای خود را در یک کفش کردن
 ۱۴۲ زیر پای خود نگاه نکردن
 ۱۴۳ دست از پا درازتر آمدن
 ۱۴۳ سینه، یا یقه خود را چاک کردن
 ۱۴۳ دو قورت و نیم کسی باقی بودن
 ۱۴۳ در لرزش باد مثل بید لرزیدن
 ۱۴۴ دیگ کرم، یا پستان کرم کسی به جوش آمدن
 ۱۴۴ دندان روی جگر گذاشتن
 ۱۴۴ دو دوزه بازی کردن
 ۱۴۴ پل پشت سر را خراب کردن
 ۱۴۴ درِ سر ایجاد کردن
 ۱۴۵ دندان بر جگر گذاشتن
 ۱۴۵ خون دل خوردن
 ۱۴۵ در پشت دیگری پنهان شدن
 ۱۴۵ دار و ندار کسی را گرفتن
 ۱۴۶ دل به دریا زدن
 ۱۴۶ لف و لیس کردن
 ۱۴۶ دلخوش کُنک بودن
 ۱۴۶ دندان عقل را کشیدن
 ۱۴۶ عقل از سر کسی پریدن
 ۱۴۷ دو پا داشتن و دو پا هم قرض کردن

- درد بی درمان گرفتن..... ۱۴۷
- دیگی که برای ما نجو شد سر سگ در آن بجو شد..... ۱۴۷
- دست شکسته و بال کردن می شود..... ۱۴۸
- دستی از دور به آتش داشتن..... ۱۴۸
- دست کسی را در حفا گذاشتن..... ۱۴۸
- دیگ یاری از جوش افتادن..... ۱۴۸
- دبه بر آوردن..... ۱۴۹
- زیر قول خود زدن..... ۱۴۹
- دو بار کنده بلند می شود..... ۱۴۹
- دهان کسی آب افتادن..... ۱۴۹
- دست به دامان کسی نرسیدن..... ۱۴۹
- در دست کسی مثل موم شدن..... ۱۵۰
- دست بر روی دست گذاشتن..... ۱۵۰
- تخم کینه کاشتن..... ۱۵۰
- دشمنمان خانگی است..... ۱۵۰
- در خانه ماندن به خاطر بی جامه بودن است..... ۱۵۰
- دعوا به سر لحاف ملاست..... ۱۵۱
- کُفر کسی را در آوردن..... ۱۵۱
- دک و پُز داشتن..... ۱۵۱
- آن روی خود را نشان دادن..... ۱۵۱
- دیگ یاری ز جوش افتادن..... ۱۵۱
- دُم به تله ندادن..... ۱۵۲
- دیگ به دیگ می گوید رویت سیاه..... ۱۵۲
- دایه از مادر مهربان تر شدن..... ۱۵۲
- دوستی خاله خر سه..... ۱۵۳

- ۱۵۳ شیره مالی کردن
 ۱۵۳ دیگ گَرم به جوش آمدن
 ۱۵۳ عقل از سر پریدن
 ۱۵۳ دستِ پیش می‌زند که پس نیفتد
 ۱۵۳ دود از کُنده بلند می‌شود
 ۱۵۴ دست و دلبازی کردن
 ۱۵۴ دست پیش دیگری رو شدن
 ۱۵۴ دست و رو شسته بودن
 ۱۵۴ دست بر شانه ماندن
 ۱۵۵ دست از دهان خبر نشدن
 ۱۵۵ دو دوزه بازی کردن
 ۱۵۵ دست به زیر سنگ کسی داشتن
 ۱۵۶ دست به عصا راه رفتن
 ۱۵۶ دست از جان شستن
 ۱۵۶ دیگ گَرم کسی به جوش آمدن
 ۱۵۶ دشمن تراشی کردن
 ۱۵۶ بند را به آب دادن
 ۱۵۷ درِ دیزی اگر باز است حیای گربه کجاست؟
 ۱۵۷ دیگ به دیگ می‌گوید: رویت سیاه
 ۱۵۷ دست تنگ بودن
 ۱۵۷ دستِ بالا گرفتن کسی را
 ۱۵۷ دستِ زیر گرفتن
 ۱۵۸ در میان دست کسی چون موم شدن
 ۱۵۸ دزد ناشی به کاهدان می‌زند
 ۱۵۸ دیگ غیرت به جوش آمدن

- دوستی کن و از زر خود مترس ۱۵۸
- دید آنها تا سرِ بینی است ۱۵۸
- برای حرف کسی تره خُرد نکردن ۱۵۹
- دنیا دار مکافات است ۱۵۹
- چاهکن، تِه چاه است ۱۵۹
- رُخ را به سیلی سرخ کردن ۱۶۰
- رفتن به جایی که عرب نبی انداختن ۱۶۰
- ریش و قیچی را به دست کسی دادن ۱۶۱
- بر زخم کسی نمک پاشیدن ۱۶۱
- روزه سکوت گرفتن ۱۶۱
- ریگ در کفش داشتن ۱۶۱
- دست زیر سنگ داشتن ۱۶۱
- روده درازی کردن ۱۶۲
- با کسی بازی کردن ۱۶۲
- روده درازی کردن ۱۶۲
- تیر بر تاریکی انداختن ۱۶۲
- ریگ در کفش کسی بودن ۱۶۲
- راه باریکتر از مو شده ۱۶۳
- دست کسی پیش دیگری رو شدن ۱۶۳
- رو سیاهی به ذغال ماندن ۱۶۳
- ریگ در کفش داشتن ۱۶۳
- مُچ باز شدن ۱۶۳
- ز شیر مرغ و جان آدمیزاد به کسی دادن ۱۶۴
- زبان سرخ سر سبز می دهد بر باد ۱۶۴
- زبان درازی کردن ۱۶۵

- ۱۶۵ زانوی غم به بغل گرفتن
 ۱۶۵ زبان سرخ سر سبز می دهد بر باد
 ۱۶۶ زبان به دندان گزیدن
 ۱۶۶ زیر پای کسی علف سبز شدن
 ۱۶۶ زخم کهنه سر، باز کردن
 ۱۶۶ زمین بلند آب نمی خورد
 ۱۶۷ سر کار بودن
 ۱۶۷ سر کار بودن
 ۱۶۸ سنگ دامان خود را ریختن
 ۱۶۸ سر در خمره گیر کردن
 ۱۶۸ سنگی که یک دیوانه به چاه اندازد
 ۱۶۸ صد عاقل نمی تواند درش بیاورد
 ۱۶۸ شیر و خط کردن
 ۱۶۹ سر رشته را گم نکردن
 ۱۶۹ سر کیسه کردن
 ۱۶۹ سر کیسه کردن - خود را جفت و جور کردن
 ۱۶۹ ماست در کیسه کردن
 ۱۶۹ از خفنه ریشه رفتن
 ۱۷۰ سرگران بودن با دیگران
 ۱۷۰ سنگ کسی را به سینه زدن
 ۱۷۰ سر بر تنش نمی آرزد
 ۱۷۰ لگه ننگ شدن
 ۱۷۱ سر کیسه کردن
 ۱۷۱ سگ زرد، برادر شغال است
 ۱۷۱ مشیت بر سندان کوفتن

- سنگ کسی را به سینه زدن ۱۸۳
- شتر مست بارِ گران می کشد ۱۸۴
- شیر خام خورده ۱۸۴
- روز آدینه را گم کردن ۱۸۴
- شیره مالی کردن ۱۸۴
- دغل بازی کردن ۱۸۴
- ضرب شصت نشان دادن ۱۸۵
- در بهشت را تخته کردن ۱۸۵
- طایوس صفت بودن ۱۸۶
- طبل خالی بودن ۱۸۶
- طوق لعنت به کردن کسی انداختن ۱۸۷
- چاهکن عاقبت ته چاه است ۱۸۷
- عَلَم شنکه به پا کردن ۱۸۸
- عطایش را بر لقایش بخشیدن ۱۸۸
- عزم خود را جزم کردن ۱۸۹
- سبک سنگین نمودن ۱۸۹
- غذایی که از دهان افتاده است ۱۹۰
- جنگ زرگری راه انداختن ۱۹۰
- غزل خدا حافظی خواندن ۱۹۰
- فتح خیبر کردن ۱۹۱
- کلاغ پر ۱۹۱
- فتیله از گوش بیرون آوردن ۱۹۱
- دست بردار نبودن ۱۹۱
- فیل هوا کردن ۱۹۲
- شیگرد زدن ۱۹۲

- فیل هوا کردن..... ۱۹۲
- فضول را به جهنم بردند گفت: میزمش تر است..... ۱۹۲
- قمر در عقرب بودن اوضاع..... ۱۹۳
- ماسه در کیسه کردن..... ۱۹۳
- قسیر در رفتن..... ۱۹۳
- قحطی نور شدن..... ۱۹۴
- قالی هر چقدر پا بخورد ارزشش زیاد می شود..... ۱۹۴
- قبض روح کردن..... ۱۹۴
- لف و لیس کردن..... ۱۹۴
- قند توی دل کسی آب شدن..... ۱۹۵
- قتله از گوش در آوردن..... ۱۹۵
- قایم موشک بازی کردن..... ۱۹۵
- یکه به قاضی رفتن..... ۱۹۵
- قدر گوهر گوهری و قدر زر، زرگری می شناسد..... ۱۹۵
- این جهان دار مکافات است..... ۱۹۵
- کلاه دیگری را برداشتن..... ۱۹۶
- به گوش خر خوابیدن..... ۱۹۶
- کنگر خوردن و لنگر انداختن..... ۱۹۶
- از در زدن، از پنجره آمدن..... ۱۹۶
- کلاه بر سر دیگری گذاشتن..... ۱۹۷
- کلاه دیگری را برداشتن..... ۱۹۷
- لی لی به لالای کسی گذاشتن..... ۱۹۷
- کلاه خود را قاضی کردن..... ۱۹۷
- کلاغ و کفتر جور کردن..... ۱۹۷
- کاسه و کوزه را به هم ریختن..... ۱۹۸

- ۱۹۸ دُم درآوردن
- ۱۹۸ کیسه بُکس شدن
- ۱۹۸ کار درز کردن
- ۱۹۸ کلاهش بیفتد، بر ندارد
- ۱۹۹ کلاه بر سر رفتن
- ۱۹۹ کلاه به سر شیطان گذاشتن
- ۱۹۹ به دست شیطان آب ریختن
- ۱۹۹ کلاف سر در گُم شدن
- ۲۰۰ کافر همه را به کیش خود پندارد
- ۲۰۰ آینه عبرت شدن
- ۲۰۰ کلاغ خیرچین
- ۲۰۰ کارچاق کُن شدن
- ۲۰۰ جفتک بی جا زدن
- ۲۰۱ کهنه کار بودن
- ۲۰۱ خود را به سادگی زدن
- ۲۰۱ کُرکُری خواندن
- ۲۰۱ مُرهُری مذهب بودن
- ۲۰۱ کلاه شرعی به سر کسی گذاشتن
- ۲۰۱ به تور زدن
- ۲۰۲ کدخدای ده چو مرغابی بُود
- ۲۰۲ کاسه لیسی کردن
- ۲۰۲ کار خیر بدون جواب نمی‌ماند
- ۲۰۳ کسی را بجا نیاوردن
- ۲۰۳ کاسه داغ‌تر از آتش شدن
- ۲۰۳ کسی را ارزان و سبک خریدن

- کسی را نمک گیر کردن..... ۲۰۳
- کلاه خود را قاضی کردن..... ۲۰۴
- کُمت کسی لنگ زدن..... ۲۰۴
- کُمت کسی لنگ شدن..... ۲۰۴
- کله شق بودن..... ۲۰۵
- از ستون، تا ستون فرج است..... ۲۰۵
- از خر شیطان پایین نیامدن..... ۲۰۵
- کارد به استخوان رسیدن..... ۲۰۵
- آب از آب تکان نخوردن..... ۲۰۵
- کور خواندن..... ۲۰۵
- کارد و پنیر شدن..... ۲۰۶
- خُرد و خمیر شدن..... ۲۰۶
- کاسه از آش داغ تر شدن..... ۲۰۶
- کلاه دیگری را برداشتن..... ۲۰۶
- کلاه بر سر دیگری گذاشتن..... ۲۰۶
- کاسه از آش داغ تر شدن..... ۲۰۷
- مثل دانه اسپند شدن..... ۲۰۷
- کوزه گر از کوزه شکسته آب می خورد..... ۲۰۷
- کارد و استخوان شدن..... ۲۰۷
- سر گرانی کردن..... ۲۰۷
- کارد بر استخوان رسیدن..... ۲۰۸
- کلاه به پس معرکه بودن..... ۲۰۸
- نان به قرض کسی دادن..... ۲۰۸
- کدخدای ده چو مرغابی بُود..... ۲۰۸
- کبریت بی خطر شدن..... ۲۰۹

- کنگر خوردن و لنگر انداختن..... ۲۰۹
- کسی را به سر چوب کردن..... ۲۰۹
- هندوانه به زیر بغل کسی دادن..... ۲۰۹
- کهنه کار بودن..... ۲۱۰
- آب به آسیاب دشمن بستن..... ۲۱۰
- کلیم کسی را آب بردن..... ۲۱۱
- گز نکرده، پاره ساختن..... ۲۱۱
- کوه به ابرو فکندن..... ۲۱۲
- گورومی و رومی و گهی زنگی زنگ بودن..... ۲۱۲
- گفتگر از لحاف ملا کردن..... ۲۱۲
- گندم و مرزعه را ملخ زدن..... ۲۱۲
- گل گفتن و گل شنیدن..... ۲۱۳
- گهی از آخور و گاهی از تو برم خوردن..... ۲۱۳
- آفتاب لب بام بودن..... ۲۱۳
- گرگ پالان دیده..... ۲۱۳
- گرگ باران دیده..... ۲۱۴
- گرگ باران دیده..... ۲۱۴
- از چشم و نظر کسی افتادن..... ۲۱۴
- گرگ باران دیده..... ۲۱۴
- خنجر آبدیده بودن..... ۲۱۴
- گریبان دریدن..... ۲۱۴
- گوش مجانی گیر آوردن..... ۲۱۵
- یک گوش دیوار، یک گوش در شدن..... ۲۱۵
- گندم از گندم بروید، جو ز جو..... ۲۱۵
- گفتند ماست سیاه است..... ۲۱۵

- ۲۱۶ گربه رقصانند
 ۲۱۶ موش دوانی کردن
 ۲۱۶ گاه به نعل و گاه به میخ زدن
 ۲۱۶ استخوان لای گوشت شکستن
 ۲۱۷ لای از سبیل را گرو گذاشتن
 ۲۱۷ لنگه کفش کهنه در بیابان نعمت است
 ۲۱۷ هر چه از دوست ستانی، شکر است
 ۲۱۷ مویی از خرس غنیمت است
 ۲۱۸ مثل سایه به دنبال کسی رفتن
 ۲۱۸ مثل سیر و سرکه جوشیدن
 ۲۱۹ مثل سیر و سرکه جوشیدن
 ۲۱۹ مثل سیر و سرکه جوشیدن
 ۲۱۹ محلی ز اعراب نداشتن
 ۲۲۰ مشتش نمونه خروار است
 ۲۲۰ مثل دکان پوستین دوز شدن
 ۲۲۰ موش دوانی کردن
 ۲۲۰ رجز خوانی کردن
 ۲۲۱ مات شدن
 ۲۲۱ دست کسی را خواندن
 ۲۲۱ مثل وصله تن بودن
 ۲۲۱ مار گزیده از ریسمان سپید و سیاه می ترسد
 ۲۲۲ مثل کرم پيله به دور خود تار تنیدن
 ۲۲۲ میان بُر زدن
 ۲۲۲ مشتش بر سندان کوبیدن - آب در هاون کوبیدن
 ۲۲۳ ما از آن بیدها نیستیم که از این بادها بلرزیم

- ۲۲۳..... مثل کلاف سر در گم شدن - کلافه شدن
- ۲۲۳..... مشت پیش کسی وا شدن
- ۲۲۴..... مانند رُبط راه رفتن - از چاله به چاه افتادن
- ۲۲۴..... مظلوم نمایی کردن
- ۲۲۴..... زندگی را به کام زهر کردن
- ۲۲۴..... مثل قالی کرمان، پا خوردن
- ۲۲۵..... میوه نوبر بودن
- ۲۲۵..... مریدی که خر است از مُلک شش دانگی بهتر است
- ۲۲۵..... مو به درزش نمی رود
- ۲۲۶..... مار در آستین پروراندن
- ۲۲۶..... از پشت خنجر زدن
- ۲۲۶..... به ریش کسی خنکیدن
- ۲۲۶..... مار در آستین پرورین
- ۲۲۶..... ماهی را هر گاه از آب بگیری تازه است
- ۲۲۶..... از آب گل آلوده ماهی گرفتن
- ۲۲۷..... مثل تسبیح دانه دانه شدن
- ۲۲۷..... مال یک جا می رود، ایمان هزار جا
- ۲۲۷..... مالت را محکم بگیر و دیگران را دزد مگیر
- ۲۲۷..... مُچ گیری کردن
- ۲۲۷..... کسی را قال گذاشتن
- ۲۲۷..... حال کسی را گرفتن
- ۲۲۸..... مُچ کسی پیش دیگری باز شدن
- ۲۲۸..... مثل علف هرز رویدن
- ۲۲۸..... مثل کبک سر در خود فرو بردن
- ۲۲۹..... مثل بره در مقابل گرگ بودن

- ۲۲۹ مجیز کسی را گفتن.
- ۲۲۹ مرغشان یک پا دارد.
- ۲۲۹ یک دنده بودن.
- ۲۲۹ یک پله پایین نیامدن.
- ۲۳۰ مثل علف هرز می‌رویند.
- ۲۳۰ مثل موم شدن در دست کسی.
- ۲۳۰ موش به انبان نکوفتن، انبان به موش کوفتن.
- ۲۳۱ مثل سیاه به دنبال کسی رفتن.
- ۲۳۱ مثل موش آب کشیده شدن.
- ۲۳۲ نیش مار خورده از ریسمان سیاه و سفید می‌ترسد.
- ۲۳۲ نمک زوالی کردن.
- ۲۳۳ نمک به زخم کسی پاشیدن.
- ۲۳۳ نان کسی را آجر کردن.
- ۲۳۳ نعمت زوال بودن.
- ۲۳۴ نافش به ناف دیگران بند است.
- ۲۳۴ نعلش کشان.
- ۲۳۴ دنیا دار مکافات است.
- ۲۳۴ نان به نرخ روز خوردن.
- ۲۳۵ نان کسی را آجر کردن.
- ۲۳۵ هر دو سر در یک آخور داشتند.
- ۲۳۵ نامه سربسته بودن.
- ۲۳۵ نخ نما شدن.
- ۲۳۵ تا شدن.
- ۲۳۶ نو که آمد به بازار، کهنه شود دل آزار.
- ۲۳۶ دندان اسب پیش کشی را شمردن.

- ۲۳۶ نیم بَری بر خرِ مردم سوار شدن
- ۲۳۶ نخود هر آش شدن
- ۲۳۶ دست کسی پیش دیگران رو شدن
- ۲۳۷ نان کسی را آجر کردن
- ۲۳۷ سر دو نفر در یک آخور گرم بودن
- ۲۳۷ نان به همدیگر قرض دادن
- ۲۳۷ یک گوش را دیوار و دیگری را در ساختن
- ۲۳۷ نان شست نشان دادن
- ۲۳۷ حرف کسی را نخریدن
- ۲۳۸ وصله ناجور بودن
- ۲۳۸ سر به سنگ خوردن و برگشتن
- ۲۳۸ وصله ناجور بودن
- ۲۳۸ درِ سر کم کردن
- ۲۳۹ وصله ناجور پذیرفتن
- ۲۳۹ روزه شکدار گرفتن
- ۲۳۹ آخر، گذر پوست به دباغان است
- ۲۳۹ وصله بر کسی چسباندن
- ۲۳۹ وصله ناجور بودن
- ۲۴۰ ورق برگشتن
- ۲۴۰ توبه گرگ مرگ است
- ۲۴۰ ارمغان پایِ ملخ آوردن
- ۲۴۱ هیزم تر به کسی فروختن
- ۲۴۱ هر لحظه به روی شاخه‌ای نشستن
- ۲۴۱ از شاخه به شاخه پریدن
- ۲۴۲ هر جا آش است، کچله فراش است

- ۲۴۲ این راه سوی ترکستان است.
- ۲۴۲ همین آش و همین کاسه است.
- ۲۴۲ هم از توبره می‌خورد، هم از آخور
- ۲۴۲ به چالش کشیدن
- ۲۴۳ هندوانه زیر بغل کسی دادن
- ۲۴۳ هر آنکه که دندان دهد نان دهد
- ۲۴۳ هر کسی را بهر کاری آفریده‌اند
- ۲۴۳ از هر کسی خرمن کوبیدن بر نمی‌آید
- ۲۴۴ هر چه از دوست می‌رسد خوش باد
- ۲۴۴ هر چه از دوست رسد نیکوست
- ۲۴۴ چاهکن عاقبت ته چاه است
- ۲۴۴ هر که دندان داد، نام می‌دهد
- ۲۴۵ همیشه ماه به زیر ابر پنهان نمی‌ماند
- ۲۴۵ هر چند دیر و زود شود، سرخت و سوز نمی‌شود
- ۲۴۵ هتک کسی پتک شدن
- ۲۴۶ هم نمک شدن
- ۲۴۶ هم نمک شدن
- ۲۴۶ هندوانه ناثر بودن
- ۲۴۷ هر کسی گلیم خویش را از آب می‌گیرد
- ۲۴۷ هزار کوزه ساختند و یکی دسته نداشت
- ۲۴۷ همه سر حریف بودن
- ۲۴۸ هر که بامش بیش برفش بیشتر
- ۲۴۸ پا را توی کفش دیگری کردن
- ۲۴۸ هر را از بر نشناختن
- ۲۴۸ هر چه بادا باد، باد - دل به دریا زدن

- یک بُز که می‌پزد، همهٔ بزها می‌پزند. ۲۴۹
- یک تَک پا راه نیامدن. ۲۴۹
- یک بام و دو هوا بودن. ۲۵۰
- یک رودهٔ راست در شکم کسی نبودن. ۲۵۰
- یک من رفتن و هزار من برگشتن. ۲۵۰
- یک من رفتن و هزار من برگشتن. ۲۵۱
- یک دل بیش از هزار کعبه ارزش دارد. ۲۵۱
- اقتان، نافقاده سخت است. ۲۵۱
- یک سر و هزار سودا داشتن. ۲۵۱
- بدکرده بسی به خویش و بر ما. ۲۵۱
- یک بام و دو هوا بودن. ۲۵۲
- یک بام و دو هوا. ۲۵۲
- یک گوش را در و دیگری را دیوار کردن. ۲۵۲
- بر طبق حماقت زدن. ۲۵۲
- یک پاش لب گور است. ۲۵۳
- یک پایش لب گور است. ۲۵۳
- یک دست صدا ندارد. ۲۵۳
- یار دزد و رفیق قافله بودن. ۲۵۴

مقدمه شاعر

کتاب پرسه در پسکوچه‌های ضرب‌المثل هم اکنون پیش‌روی شماست. این کتاب فرهنگ پژوهشی ضرب‌المثل‌های فارسی است.

سخنی که درباره این کتاب لازم است بگویم، این که سعی نمودم ضرب‌المثل‌های رایج و متداول در زبان فارسی را در قالب شعر و در وزن‌های رباعی، دوبیتی، غزلواره و قطعه بیان نمایم. توضیح اینکه، اگر هر قالبی پشت سر هم آورده نشده تنها به این دلیل است که فهرست موضوعی مثل‌ها به صورت الفبایی نوشته شده و نمی‌توان رباعی‌ها را پشت سر هم آورد و دوبیتی‌ها را نیز پشت سر هم و ...

در انتخاب ضرب‌المثل‌ها، کتاب «امثال و حکم» دهخدا را مدنظر داشته و توزق نموده، و مثل‌های متداول را از آن انتخاب و استخراج کرده و تعداد ۸۴۲ ضرب‌المثل را به زبان شعر، بیان نمودم.

در الفبایی کردن ضرب‌المثل‌ها، اولین ضرب‌المثل دستور کار

قرار گرفته و ضرب‌المثل‌های دیگر که در آن شعر آمده در زیرعنوان آن قرار گرفته است.

امیدوارم که با یاری پروردگار، از عهده نوشتن و سرودن جلد دوم این کتاب، برآیم.

این کتاب را به دوستداران پژوهش و فرهنگ و شعر فارسی تقدیم می‌دارم. در پایان از شما خواننده محترم پوزش می‌خواهم که اگر گاهی، برخی از این مثلها به نوعی در وزن، هجایی کم یا زیاد دارد، دلیلش آن است که بیان مفهوم بیشتر موردنظر بوده و وزن فدای محتوا و لفظ شده است. و به قول مولوی بزرگ:

قافیه اندیشم و دلداری من گویدم میندیش جز دیدار من

منیره پلنگ پوش

«نگار-نگارین»

مشهد ۱۳/۱۲/۱۹